

## FOUNDATION OF DESPOTISM STATE ECONOMY AS THE

<http://www.ghandchi.com/386-StateEconomy-plus.htm>

متن مقاله بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/386-StateEconomyEng.htm>



### اقتصاد دولتي ستون اصلي استبداد در ايران

سام قندچی

پس از تجربه تمام کشور های سوسیالیستی، برخی هنوز نمیخواهند موضع روشنی درباره موضوع مالکیت دولتی بعنوان شکل اصلی مالکیت کشور بگیرند. نقش غالب مالکیت دولتی، دولت را در کشورهای عقب مانده، به مالک اصلی کشور تبدیل میکند، و آن به مبنای اقتصادی دیکتاتوری تبدیل میشود. در نتیجه نیاز به اعلام روشن مخالفت با هرگونه کوشش برای تبدیل مالکیت دولتی به شکل اصلی مالکیت در کشور، موضوع بسیار مهم برنامه ای برای ایران آینده نگر است.

**آیا سوسیالیسم عادلانه تر** است؟ پس از نمونه های شوروی، اروپای شرقی، چین، ویتنام، کامبوج، کره شمالی، کوبا، و غیره در قرن گذشته، دیگر کسی عدم وجود دموکراسی در سوسیالیسم دولتی با اقتصاد فرمانی economy command را انکار نمیکند، و پس از دیدن تجملات نخبگان elite حکومتی در این رژیم ها، کسی نیست که آنها را سمبل عدالت اجتماعی و برابری بداند.

معهدا چپ کماکان پافشاری دارد که سوسیالیسم یک ایده ال عادلانه تری است تا دموکراسی مالکیت دار - property democracy owning، و در نتیجه همان پلاتفرم سوسیالیستی را ترویج میکنند، و امیدوارند سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک ایده ال خود را خلق کنند، و نه کوشش جهت تعبیه عدالت اجتماعی در دموکراسی مالکیت دار. آنها تصور میکنند سوسیالیسم میان بری برای رسیدن به عدالت اجتماعی است، از طریق نابودی دموکراسی های مالکیت دار، هر چند اینبار با جانشینی این جوامع با سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک، و نه سوسیالیسم با اقتصاد فرمانی.

نیروهایی که این برنامه چپ نو را در غرب ترویج میکنند، هیچ تأثیر واقعی بر روی اقتصاد و سیاست کشورهای غرب ندارند، غیر از آنکه اساساً با اقتصاد کهن در این جوامع سمت گیری میکنند و نه اقتصاد نو، و بر ضد **گلوبالیسم** فعالیت میکنند. معهدا خارج از برخی دانشگاه ها، آنان اهمیت جندانی ندارند، و این دلیل آن است که کسی در غرب انرژی ای برای نوشتن نقد بر نظرات آنان نمیگذارد. اما چپ نو در کشور هایی نظیر ایران جاذبه خاصی در میان روشنفکران، چه در داخل و چه در خارج دارد. چرا؟

\*\*\*

روشنفکران کشورهای نظیر ایران به راه حل سوسیالیستی، نظیر یک نوشدارو مینگرند، همانند یک میان بر که به همه بی عدالتی های اجتماعی پایان داده و سریعاً یک سیستم عادلانه در کشور به وجود میآورد، در مقایسه با ایجاد یک دموکراسی مالکیت دار و تعبیه عدالت در آن، که تحولی کند، و راهی بسیار طولانی بنظر میرسد. یعنی ابتدا یک \*دموکراسی\* مالکیت دار در ایران بایستی ایجاد شود، که خود کار ساده ای نیست، و سپس بایستی به تملک دولت در بسیاری از موسسات پایان داده شود، و سپس مالیات های تصاعدي قانوناً برقرار شده و دریافت شوند، و قوانین ضد انحصاری وضع و اجرا شوند، و سیستم رفاه اجتماعی غیر دولتی مناسب، آنگونه که در **یک نقطه نظر آینده نگر** بحث کرده ام، بوجود آید، و بسیاری تغییرات پایه ای در اقتصاد و ساختار های اجتماعی شکل گیرند، تا آنکه عدالت در یک سیستم مالکیت دار تعبیه شود (<http://www.ghandchi.com/329-NMF.htm>)، و این همه بسیار دشوار می نماید، و مطمئناً با یک فرمان پس از گرفتن قدرت قابل انجام نیست.

درباره کشوری بحث می‌کنیم که مردم اساساً در پنجاه سال گذشته مالیاتی نداده اند، و دولت بزرگترین مالک بوده که با مالکیت نفت، در واقع بیش از 90% سرمایه درآمد زای کشور را در تملک خود دارد، و دولت بوده که به مردم از طریق سوبسیت پرداخت می‌کرده، و نه آنکه مالیات دهندگان به دولت حقوق بدهند. در نتیجه این یک کار بسیار دشوار است، که طرح دموکراسی مالکیت دار در ایران پیاده شود، و بخواهیم در آن عدالت اجتماعی را نیز تعبیه کنیم. در صورتیکه در نظر روشنفکران چپ، یک میان بر سوسیالیسم وجود دارد، که تبدیل مالکیت وسائل تولید به مالکیت عمومی است، و قرار است عدالت اجتماعی از آن منتج می‌شود. یک نوشداروی راحت و سریع برای تمام درد های اجتماعی، یک تیر و چند نشان.

البته چپ نو، "عمومی کردن" و "دولتی کردن" را تفکیک می‌کند. چرا که آنها به خوبی میدانند که ترادف این دو مفهوم در کشورهای سوسیالیستی، بمعنی استبداد دولتی بوده، و میدانند که کسی تکرار تجربه شوروی و چین را نمی‌پذیرد، و به خوبی آگاهند که آن برنامه ها، هم از نظر آزادی و هم از نظر عدالت، شکست کامل بوده اند. در نتیجه چپ نو دعوت خود را برای سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک طرح می‌کند.

سناریویی که آنها طراحی می‌کنند، برای آنان که شکست راه شوروی، چین، کوبا، آلبانی، کره شمالی، ویتنام، و دیگر کشورهای کمونیستی را دیده اند، خیلی دل پسند است. حتی بسیاری از آنان که ایستائی سوسیالیسم انترناسیونال دوم را در سوئد، اطریش، و بسیاری از کشورهای اروپای غربی دیده اند، ممکن است فکر کنند طرح چپ نو شاید همان در جا زدن را با خود به همراه نیآورد، چرا که بعضی اوقات از نیروی قوی بازار سخن می‌گویند (هرچند با تناقض). این ها دل پسند هستند، چرا که هم لیبرالیسم و دموکراسی را نوید می‌دهند، و هم عدالت و برابری؟

بنظر من کارل پاپراین رویای دل پسند را بسیار خوب جمع بندی کرده بود، وقتی که وی این سوال را به صورت شخصی از خود در اتوبیوگرافی خود کرده، و چنین پاسخ می‌دهد:

"من تا سالها پس از رد مارکسیسم، سوسیالیست ماندم، و اگر میتوانست چیزی شبیه سوسیالیسم، در ادغام با آزادی فردی، وجود داشته باشد، من هنوز نیز سوسیالیست می‌بودم. چرا که چیزی بهتر از یک زندگی متواضعانه، ساده، و آزاد در یک جامعه تساوی گرا egalitarian نیست. مدت ها برای من طول کشید تا تشخیص دهم که این رویائی بیش نیست، و اینکه آزادی مهم تر از برابری است، و آنکه کوشش برای تحقق برابری، آزادی را به مخاطره می‌اندازد، و آنکه اگر آزادی از دست برود، حتی برابری در میان غیر آزادان نیز وجود نخواهد داشت." [کارل پاپر، "درسهائی از این قرن"، 1997، متن انگلیسی، ص5]

بنابر این تأمین همزمان آزادی و عدالت اجتماعی در عصر حاضر همانگونه که در **ثروت و عدالت در ایران فردا** (<http://www.ghandchi.com/334-Wealth.htm>) بحث کرده ام بسیار بغرنج است.

در صورتیکه عدالت اجتماعی در مدل سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک، پیشنهاد بسیار دل پذیر است، چرا که طلحه آزادی و برابری هم زمان را نوید می‌دهد، بدون همه در دسر های تعبیه عدالت اجتماعی در یک سیستم دموکراتیک مالکیت دار. یعنی بدون صرف انرژی برای ایجاد سیستم مالیاتی تصاعدی، کوشش های ضد انحصارات، ابتکارات سیستم رفاهی غیر دولتی NGO، و کنترل و توازن and balances checks مداوم، و امثالهم، که بسیار کار های مشکلی هستند، و بویژه اجرایشان در کشور عقب مانده ای نظیر ایران به این راحتی نیست.

پس بیائیم سیستم های مختلف را در رابطه با موضوع عدالت اجتماعی بررسی کنیم، و به بینیم سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک در کجا قرار می‌گیرد.

\*\*\*

جان رالز (1921-2002) در یکی از آخرین آثار خود، در کتاب "**عدالت به مثابه منصف بودن**"، موضوع عدالت را جدا از یک سیستم فراگیر، بررسی کرده، یعنی حتی عدالت در سیستم دموکراسی مالکیت دار را، جدا از سیستم جهانشمول لیبرالیسم عصر روشنگری، مورد تدقیق قرار داده است، و به دو اصل زیر برای تعریف عدالت میرسد، که بنظر من قابل پذیرش است:

"الف- هر کس ادعای مساوی الغا نشدنی خواهد داشت، به طریقی کاملاً کافی از آزادی های اولیه، که با طرح مشابهی برای همگان در تطابق باشد، و

"ب- نابرابری های اجتماعی و اقتصادی دو شرط را بایستی برآورند: اول آنکه مقامات برای همه تحت شرایط مساوات عادلانه باز باشند، و دوم آنکه بزرگترین منفعت را برای کم مزیت ترین اعضای جامعه فراهم کنند.." [جان رالز، "عدالت به مثابه انصاف"، 2001، ص. 42]

عبارات بالا معنی عدالت را به دو طریق مکمل هم خلاصه میکنند:

1- از یکسو به معنی تضمین همه آزادی های اولیه است که انسانها بایستی در داشتن آنها مساوی باشند، و میتوان شرح تفصیلی آنها را در اعلامیه ده ماده ای حقوق شهروندان آمریکا Rights U.S. Bill of 1791 ملاحظه کرد.

2- از سوی دیگری به معنی امکان برابر برای رقابت جهت کسب مقامات دولتی و یا شغل، زمانیکه افراد برای کسب آن \*مساوی\* هستند، و مبارزه برای ایجاد قوانین مدنی امکان مساوی Equal Opportunity، و تضمین بزرگترین منفعت برای کم مزیت ترین اعضا جامعه. در واقع آن چیزی که رالز در 1971 نیز، در تئوری عدالت تأکید کرده بود، یعنی نظریه به حد اکثر رساندن مینیمم اجتماعی از طریق ایجاد امکان مساوی.

جالب است که رالز به مخالفت مارکس و مارکسیستها اشاره میکند (<http://www.ghandchi.com/RawlsMarx.htm>)، که دموکراسی مالکیت دار، نیروهای می آفریند که ایده های بالا در زمینه حقوق و امکانات مساوی نتوانند عملی شوند، و در پاسخ رالز می نویسد، نمی توان لیبرالیسم \*موجود\* را با سوسیالیسم \*ایده ال\* مقایسه کرد و بالعکس. بلکه باید لیبرالیسم \*موجود\* را با سوسیالیسم \*مقایسه کرد، و اینکه سوسیالیسم \*موجود\*، از نظر برآوردن هر دو اصل عدالت، به مراتب از لیبرالیسم \*موجود\* بدتر است. سپس رالز بحث خود را در رابطه با ایده ال های پنج سیستم ادامه میدهد.

با در نظر گرفتن دو معیار عدالت ذکر شده در بالا، میتوان پراحتی دید کدام سیستمها مبنای بهتری برای دستیابی به عدالت اجتماعی در عصر حاضر دارند. در واقع خود جان رالز پنج نوع سیستم اجتماعی، با موسسات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، ذکر میکند، که در واقع اهم سیستمهای دنیای امروزی، و در عبارات زیر، جان رالز آنها را بر شمرده و سوالات اصلی که میتوان برای ارزیابی این سیستمها بکار برد را خلاصه میکند:

"الف) سرمایه داری آزاد laissez-faire capitalism.  
"ب) سرمایه داری رفاه دولتی welfare-state capitalism.  
"ج- سوسیالیسم دولتی با اقتصاد فرمانی command economy state socialism with a.  
"د- دموکراسی مالکیت دار property-owning democracy.  
"ه- سوسیالیسم لیبرال (دموکراتیک) liberal ( democratic) socialism." [همانجا، جان رالز، ص 136]

جان رالز ادامه میدهد که:

"در مورد هر سیستمی چهار سوال مطرح میشوند. اول مسأله حقوق است، و آیا نهادهای آن درست و عادلانه هستند یا نه. دیگر سوال مربوط به طرح سیستم است: یعنی آیا نهادهای سیستم میتوانند بطور موثر طراحی شوند، که به اهداف و مقصود های اعلام شده سیستم برسند، یا نه. و این خود به سوال سومی میرسد، در رابطه با منافع و اهداف ساختار پایه ای سیستم، و اینکه آیا آن مبنای، قابل اتکا برای تطابق با موسسات عادلانه هستند یا نه، هم مقامات و هم ادارات مورد نیاز سیستم، و مسأله فساد دولتی جنبه ای از این موضوع عمومی تر است. بالاخره سوال صلاحیت مطرح است، چه در رابطه با ادارات، و چه مقامات لازمه سیستم که میتوانند برای آنها که قرار است آن مسولیت ها را عهده دار شوند، دشوار باشند." [همانجا، جان رالز، ص 136]

رالز بر روی مسأله آخر تکیه ای نمیکند، آنچه که اکثراً اندیشه محافظه کار عصر ما تأکید دارد، و بر آن مبنی، عدم کارآئی سیستم رفاه اجتماعی دولتی welfare state رد میشود. موضوع فساد دولتی و ارتباط آن با طرح دولت، و اختلاف منافع

شهروندان بمثابه عامل دولت از یکسو، و بمثابه مشتري يا ارباب رجوع دولت از سوي ديگر. مسأله صلاحيت و شايستگي براي انجام کارها، در نظر رالز مهم نيستند، هرچند او واقف است که اگر سيستمي نياز به مقام هائي داشته باشد، که انجام کار آن مقام، مهارت هاي معيني را لازم داشته باشد، و اگر شايستگي لازم و در آمد مناسب آن کار، فاصله زيادي از مقام و درآمد در نظر گرفته شده در طرح سيستم اجتماعي براي آن کار باشد، شكي نيست که نه تنها باعث فساد اداري ميشود، بلکه باعث عدم کارائي سيستم هم ميشود. اما توجه رالز برروي آن است که آیا ساختار سيستم ايده ال است يا نه.

من ميبايست خاطر نشان کنم که در کشور هائي نظير ايران، مسأله طرح دولت، و فساد دولتي، موضوعات بسيار مهم مطالعه هستند، و حتي داشتن دموکراسي واقعي در ايران، با اينکه فساد دولتي را بيشتتر آشکار ميکند، اما اين معضل را از بين نمي برد، چرا که به نياز خود طرح سيستم به مقامات معين، با تخصص معين، و به توان سيستم در پرداخت اين توان ها مربوط ميشود. من موضوع فساد اداري را در اینجا بيشتتر بحث نميکنم و اميدوارم در آینده اگر فرصتي پيش آيد به آن بپردازم. همچنين یک سيستم ممکن است امکانات مساوي را فراهم کند، اما ممکن است شرايطي را ايجاد کند که دستيابي به آن امکانات را غير ممکن کند. در اين جا فرض رالز اين است که هر سيستمي به شکل ايده الي خود عمل ميکند، پس با اين فرض به بحث ادامه ميدهم.

چنان رالز نشان ميدهد که از پنج سيستم طرح شده در بالا، سه تاي اول واجد شرايط اصول عدالت که قبلاً ذکر شد، نيستند:

"سرمایه داري آزاد Laissez-faire (سيستم آزادي طبيعي natural liberty) فقط برابري رسمي را تأمین ميکند، و ارزش عادلانه آزادي هاي سياسي برابر، و برابري امکانات مساوي را رد ميکند. هدف خود را کارائي اقتصادي و رشد ميگذارد، که با حد اقل اجتماعي بسيار پائين محدود ميشود. سرمایه داري رفاه اجتماعي دولتي Welfare-state نیز ارزش عادلانه آزاديهاي سياسي را رد ميکند، و نابرابري بزرگي در مالکيت دارد، مثلاً در آن بيشتتر دارائي هاي توليدي و منابع طبيعي در تملک دولت هستند. و سوسياليسم دولتي با اقتصاد فرماني command economy، تحت نظارت یک حزب، حقوق و آزادي هاي اوليه و همچنين ارزش عادلانه آزادي ها را نفي مي نمايد. اقتصاد فرماني آن اقتصادي است که از طريق برنامه عمومي اقتصادي، که از طرف مرکز تعيين ميشود هدايت ميشود، و از روشهاي دموکراتيک يا از بازار (مگر به مثابه اهرمهاي جيره بندي)، استفاده اي نميکند." [همانجا، جان رالز، ص 137]

به عبارت ديگر، سه سيستم ذکر شده بالا شرايط عدالت بمثابه انصاف را ندارند، و در نتيجه آنچه در پي بررسي عدالت اجتماعي در 5 آن سيستم ها، آنچه باقي ميمانند، دو سيستم دموکراسي مالکيت دار و سوسياليسم ليبرال دموکراتيک هستند، و رالز اينگونه ادامه ميدهد:

"هر دو سيستم دموکراسي مالکيت دار و سوسياليسم ليبرال، یک چارچوب قانون اساسي براي دموکراسي سياسي وضع ميکنند، که در آن حقوق اوليه، با ارزش عادلانه آزادي هاي سياسي، و امکانات همراه کيفيت عادلانه تضمين ميشوند. تحت سوسياليسم وسائل توليد در تملک جامعه هستند، و فرض ميشوند همانگونه که قدرت سياسي بين احزاب دموکراتيک مختلف تقسيم ميشود، قدرت اقتصادي بين شرکت هاي مختلف پراکنده ميشود، مثل موقعي که، مثلاً، سمت و سو و مديريت یک شرکت، نه لزوماً مستقيماً در دست نيروي کار آن، بلکه به نوعي از طريق نيروي کار آن تعيين شود. به عبارت ديگر موسسات سوسياليسم ليبرالي، در مقايسه با سوسياليسم اقتصاد فرماني، فعاليت هاي خود را در درون سيستمي از بازار آزاد همراه با رقابت کارا competitively workably تعريف ميکنند." [همانجا، جان رالز، ص 138]

وي خاطر نشان ميکند که حق بر مالکيت که در اصل اول عدالت آمده، به معني مالکيت خصوصي بر دارائي هاي توليدي نيست، و در نتيجه وي سوسياليسم ليبرالي را از اين زاويه رد نميکند.

رالز مينويسد که "موسسات پشتگاه دموکراسي مالکيت دار، در جهت پراکنده کردن مالکيت ثروت و سرمايه کار ميکنند، و در نتيجه براي جلوگیری بخش کوچکی از جامعه از کنترل اقتصاد، و کنترل غير مستقيم سياست، عمل ميکنند." اين نکته بسيار مهمي است.

صرفنظر از آنکه چقدر سوسياليسم ليبرالي دموکراتيک باشد، عاقبت به آنجا ميرسد که بخش کوچکی از جامعه، کنترل اقتصاد را در دست ميگیرند، همانگونه که البت (نخبگان) در جوامع سوسيالستي واقعي چنين کردند. چرا که آنان دارائي هاي توليدي جامعه را نمايندگي ميکنند، و عدم وجود مالکيت خصوصي بر وسائل توليد، به اين معني است که اين اليت کوچک، \*خود\* صاحب آن دارائي ها محسوب ميشوند. در مقايسه با آن، دموکراسي مالکيت دار، با تأمین مالکيت

گسترده دارائی های تولیدی و سرمایه انسانی، از این مسأله جلوگیری به عمل می آورد، و این است دلیل آنکه امکانات مساوی و آزادی های سیاسی، این سیستم را عادلانه تر میکنند.

\*\*\*

اجازه دهید تأکید کنم که نشان دادن ارجحیت دموکراسی مالکیت دار به سوسیالیسم لیبرال دموکراتیک، از نظر دموکراسی و عدالت، به این معنی نیست که جوامع سرمایه داری کنونی بهترین سیستمی هستند که جامعه فراصنعتی میتواند به آن نائل شود.

در واقع به حد اکثر رساندن سطح حد اقل نیازهای اولیه جامعه، که رالز در کتاب اصلی خود به نام "تئوری عدالت" در سال 1971 طرح میکند، و نظریه مهم خود-منفعتی روشنگرانه enlightened self-interest که در آن کتاب ارائه کرده، در ماوراً جوامع کنونی غرب است. وی همواره عادلانه بودن را آنگونه تعریف میکند، که به مثابه تضمین "بزرگترین منفعت برای کم مزیت ترین عضو جامعه" است. به عبارت دیگر، در اینجا پشتیبانی از اصل اول عدالت، یعنی آزادی های سیاسی، و نیز تضمین به حد اکثر رساندن شرایط حداقل در جامعه، به معنی کشتن انگیزه فعالیت نیست، آنچه که حتی در جوامع سوسیالیستی از نوع سوئد هم مسأله است، چرا که در اینجا از طریق اصل دوم عدالت، یعنی با ایجاد امکانات مساوی، عدالت حاصل میشود، و نه از طریق خیریه.

در خاتمه جمع بندی کنم، که سوسیالیسم از دموکراسی های مالکیت دار نا عادلانه تر است، چه از نظر تأمین اصل اول عدالت و چه از نظر تأمین اصل دوم، هر چند این حرف به معنی ماندن در سطح دموکراسی های کنونی غرب نیست. این به آن معنی است که رفتن به سوسیالیسم، به معنی رفتن فراسوی جوامع کنونی غرب\* نیست\*، و آنانکه تصور میکنند، سوسیالیسم آنان را در فراسوی سیستم های موجود میبرد، در واقع به دنبال راه حل های گذشته، برای حل مسأله حال هستند.

برای رفتن به فراسوی دموکراسی های کنونی، بایستی تکامل دموکراسی های مالکیت دار را، در پرتو تحول فراصنعتی بررسی کرد، چه در زمینه [دموکراسی](http://www.ghandchi.com/133-design.htm) (<http://www.ghandchi.com/133-design.htm>) و چه در زمینه [عدالت اجتماعی](http://www.ghandchi.com/265-EconJustice.htm) (<http://www.ghandchi.com/265-EconJustice.htm>).

به امید جمهوری دوم آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر  
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

16 اسفند 1383

March 6, 2005

این نوشته از فصل هفتم ویرایش جدید کتاب ایران آینده نگر است  
<http://www.ghandchi.com/500-FuturistIran.htm>

مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>

